

[اطلاعات شخصی افراد حذف شده است]

[برای وضوح بیشتر فقط مطالب و اخبار مربوط به افراد و جامعه بهائی تایپ شده است]

[برگرفته از سایت: [ایران وایر](#)]

[تاریخ: ۲ می ۲۰۱۴ [۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۳]

بهایی ستیزی: یک آغازگاه عمده نظام تبعیض

محمد رضا نیکفر

اراک؛ دیوار به دیوار خانه ما خانه‌ای بزرگ و قدیمی قرار داشت که آن طرفش یک دبستان دخترانه بود که به آن مدرسه «شیرها» می‌گفتند، به‌خاطر گچ‌بری دیوار ایوان‌اش که دو شیر را تصویر می‌کرد. خانه قدیمی چسبیده به مدرسه «شیرها»، از جمله به‌خاطر همان شیرها مرموز به نظر می‌آمد.

ما تازه به خانه جدید اسباب‌کشی کرده بودیم که از یک گفت‌وگو شنیدم که در خانه مجاور، خانواده‌ای بهایی مسکن دارد. بار اول بود که اسم بهایی را در توصیف جمعی از انسان‌ها می‌شنیدم و چون مکتب‌خانه رفته و کتاب‌خوان بودم و تا پیش از دبیرستان به عنوان کتاب تنها نوشته‌های کهن را می‌شناختم، فکر می‌کردم بین آن‌ها با «شیخ بهایی»، که نمی‌دانم «کشکول» او چگونه به دست من رسیده بود، لابد نسبتی وجود دارد.

برادر بزرگم فوراً با پسر همسایه بهایی دوست شد. با هم راه خانه تا دبیرستان را طی می‌کردند. پسر همسایه مهربان و مؤدب بود و به‌خاطر ادبش مدام تمجید مادر مرا برمی‌انگیخت. از این که پسرش یک دوست باادب دارد، خوشحال بود. رفت و آمد ما با خانواده بهایی آغاز شد. یک بار پدرم آمد و گفت که یکی از اهالی محل به او در مورد رفت‌وآمد با خانواده بهایی هشدار داده؛ از جمله گفته است که خانه همسایه محفل بهایی‌هاست، و بهایی‌ها در مراسم مذهبی‌شان بچه‌مسلمان‌ها را قربانی می‌کنند و خون آن‌ها را می‌نوشند.

پدرم که به خاطر خوش‌قلبی‌اش هر گونه منفی‌گویی درباره دیگران را پس می‌زد، جواب داده بود که این‌ها مردمان خوبی هستند و بچه‌های مرا مثل بچه‌های خودشان دوست دارند.

یادم می‌آید که همه از شنیدن این مزخرفات عصبانی و در عین حال متعجب شدیم. چیزی در رابطه ما تغییر نکرد. اواخر دبیرستان بودم که فهمیدم آزار همسایگان بهایی افزایش یافته. یکی از سران حجتیه شهر در محل ما سکونت داشت و در خانه او، مدام جلسه برقرار بود. من هم یک بار فقط از سر کنج‌کاوی به یکی از جلسات رفته بودم و شنیده‌هایم در آن‌جا را به عنوان جوک برای دوستان هم‌فکر تعریف می‌کردم.

سخنران آن جلسه بعداً نماینده مجلس آخوندی شد. جوانان کتاب‌خوان شهر در آن دوران، تقسیم شده بودند میان چپ‌ها و انجمن‌های اسلامی که حجتیه قلب آنان را تشکیل می‌داد. در محله و دبیرستان ما اکثریت با چپ‌ها بود. مذهبی‌ها برای دستیابی به کتاب‌های شریعتی به ما رجوع می‌کردند. چند بار در محافل چپ ما بر سر بهایی‌ها و انجمن ضد بهایی حجتیه بحث شد.

یک بار پدر بزرگ یکی از بچه‌ها بحث ما را شنید و در آن دخالت کرد. او، یک توده‌ای قدیمی، خیلی چیزها را برای ما توضیح داد. گفت که همه دین‌ها مزخرف‌اند، از جمله دین بهایی، اما بهایی‌ها خیلی روشن‌تر و فهمیده‌تر از مسلمان‌ها هستند و به‌خاطر این‌که نزدیک بود بساط آخوندها را برچینند، این‌قدر به آن‌ها کینه دارند. این طرز فکر در میان بچه‌های کتاب‌خوان و سیاسی شده محل گسترش یافت.

بعد از انقلاب حجتیه‌ای‌های شهر همه‌کاره شدند. خیلی از بچه‌های چپ به زندان افتادند و بعضاً اعدام شدند. «انقلاب اسلامی» همسایه‌های خوب ما را فراری داد. از مادرم شنیدم که بدون این‌که نشانی‌ای از خود به جا بگذارد، وداع غم‌انگیزی کردند و رفتند.

حکومت اسلامی، پیش از به قدرت رسیدن کادرسازی کرد، کار اطلاعاتی کرد و شیوه‌های پیگرد و آزار نظامیافته را فرا گرفت، آن هم به طور مشخص از طریق تشکیلات ضد بهایی. به موضوع دعوها و رقابت‌های درونی - که به صورت طرد برخی سران حجتیه خود را نشان می‌دهد - توجه شده، اما کمتر توجه شده است به نیروگیری دستگاه حکومتی از دل تشکیلات ضد بهایی و تمرینی که کادرهای حکومت، پیش از حکومت‌گری از طریق ستیز با بهاییان برای سرکوب‌گری کرده‌اند.

حکومت اسلامی آنجایی شروع می‌شود که عده‌ای دور هم می‌نشینند و می‌گویند بهایی‌های محل را شناسایی کنیم؛ آنان طرح آزار دگرباوران را می‌ریزند و رسالت زندگی‌شان را این قرار می‌دهند که دیگری را آزار دهند. دوران انتظار برای آمدن مهدی با آزاردهی پر می‌شود.

پیش از انقلاب نمی‌فهمیدیم که در اطراف ما چه می‌گذرد. نمی‌فهمیدیم که همین انجمن ضد بهایی حاج‌آقاها محل و آقازاده‌های‌شان آموزشگاه تمرین برای برپایی یک نظام تبعیض و سرکوب است. ما در محافل چپ شهر، درکی از تبعیض نداشتیم. لغت تبعیض را تنها از کتاب‌هایی درباره تبعیض نژادی علیه سیاهان می‌شناختیم و در نتیجه، تبعیض را به استعمار برمی‌گردانیم. اگر ستمی می‌دیدیم در برابر آن تصور آینده‌ای را قرار می‌دادیم که همه در آن یکسان هستند. در این یکسانی افراد هویت تبعیض‌آور خود را از دست می‌دادند و بر این قرار، دل ما برای آن هویت نمی‌سوخت. چنین بود که ما به عقلمان نمی‌رسید با تبعیض علیه بهاییان مقابله کنیم. تصور عمومی ما در آن هنگام این بود که قرار است همه دین‌ها اضمحلال یابند، و چون چنین شود دیگر تبعیض دینی وجود نخواهد داشت، پس برنامه ما باید تسریع این اضمحلال باشد.

خودمان که موضوع تبعیض قرار گرفتیم، نگاه دریافتیم تبعیض یعنی چه. ابتدا همه چیز را سیاسی توضیح می‌دادیم و سخت می‌کوشیدیم همه چیز را به نظام طبقاتی برگردانیم. به تدریج این ادراک پدید آمد که تبعیض مقوله‌ای ویژه است و موضوع تبعیض را اگر در واقعیت وجودی آن درنیابیم و تبعیض معینی را به چیزی دیگر برگردانیم، گیریم به چیزی کلی‌تر و عمومی‌تر، از خود آن غافل می‌شویم.

در این روند گشایش ذهن بود که موضوع بهاییان پدیداری تازه‌ای یافت. مسأله زن مسأله لو دهنده‌ای است. لو دهنده از این نظر که مشخص می‌کند شما نسبت به کشور و جهان و گذشته و آینده و نظمی که باید برقرار باشد، چه می‌اندیشید. موضوع بهاییان نیز شاخص مهمی است. کلی‌گویی درباره حقوق بشر و دموکراسی دیگر فضیلت نیست. حتی برخی حکومتیان هم گاهی در این‌باره حرف‌هایی می‌زنند که منتزع از زمینه و منظور سخن، اشکال خاصی ندارند.

عده‌ای از روشنفکران دینی، سکولاریسم سیاسی، یعنی جدایی نهادهای دین و دولت را هم پذیرفته‌اند. اما آیا آنان می‌توانند تحمل کنند که زمانی رییس‌جمهور کشور، به عنوان فرد به بهائیت تعلق خاطر داشته باشد؟ نباید آن سکولاریسمی را جدی گرفت که حق ویژه آخوندها در دست‌درازی به منابع قدرت را لغو کند اما بر پایه این توافق صریح یا تلویحی باشد که قدرتمندان باید رجالی بر مذهب شیعه اثنی عشری باشند.

موضوع بهاییان در بررسی‌های تاریخی هم لو دهنده است. تکلیف جریان‌های مذهبی تا حد زیادی مشخص است. نگاه‌شان به دگرباوری از نوع بهایی به خوبی منش‌شان در برابر دیگری را باز می‌نماید.

در مورد ناسیونالیست‌ها چه؟ ملت‌دوستی آنان معطوف به ملتی یک‌دست است و اگر تنوعی را بپذیرند مربوط به اقوامی است که در مقام مرزنشینان و مرزبانان غیور از آنان ستایش می‌کنند.

بهاییان از زمره مرزبانان غیور نیستند. آنان در دید ناسیونالیسم غیر مذهبی ایرانی در بهترین حالت به عنوان عواملی مزاحم پدیدار می‌شوند که باید نادیده‌شان گرفت. اسطوره‌های ناسیونالیستی، از امیرکبیر گرفته تا مصدق، یا جریان برآمده از بابی‌گری را سرکوب کرده‌اند یا آن را نادیده گرفته‌اند. در تاریخ‌نویسی ناسیونالیستی، بابیان و بهاییان در بهترین حالت هیچ جایی ندارند و اعمال تبعیض علیه آنان موضوعی قابل ذکر نیست.

می‌رسیم به چپ. من به عنوان کسی که به چپ علاقه قلبی و فکری دارد، از این که این جریان در دفاع از بهاییان و کلاً دگرباشی و دگراندیشی کوتاهی کرده، شرم‌منده‌ام. در نوشته‌های تاریخی چپ، به بابیان و بهاییان به عنوان پیشروان فرهنگ مدرن شهری (= بورژوازی) اشاراتی شده، اما از آنان دفاع فعالی نشده است. چپ از حق اقلیت‌های قومی و زبانی دفاع کرده، اما در افق فکرش نمی‌نشسته که از حق بهاییان برای بهایی بودن هم دفاع کند.

بسیاری از فعالان چپ در سال‌های مشرف به انقلاب شاهد شکل‌گیری و نیروگیری انجمن‌های ضد بهایی بوده‌اند، اما معمولاً به ضدیت با بهاییان به عنوان جنگ مشتی مرتجع علیه یک جریان ارتجاعی دیگر نگریسته‌اند. آنان درک کلیشه‌ای ساده‌ای از جامعه داشتند، نسبت به همه گونه‌های مختلف تبعیض حساس نبودند و نمی‌توانستند ستمی را درک کنند که به بهایی به عنوان بهایی می‌رود. یکی از عواملی که آنان را کور می‌کرد و شاید هنوز هم می‌کند، توده‌گرایی‌شان بود که از جمله به صورت نداشتن نگرش انتقادی به توده و غفلت از نقد فرهنگ جلوه‌گر می‌شد و می‌شود.

چپ اما این استعداد را داشته و دارد که بینش انتقادی خود را بپرورد و همه جنبه‌ها و جلوه‌های ستم و تبعیض را بشناسد. شناسایی‌ای که در این مورد در فرهنگ جهانی حاصل شده عمدتاً دست‌آورد جریان بزرگ تاریخی چپ است.

چپ در ایران اینک متأسفانه در دوره فترت به سر می‌برد و شاید درست به همین دلیل، درک از ستم و تبعیض در فرهنگ سیاسی رایج ضعیف است. اما این بار نباید ما را گول بزنند با کلی‌گویی‌ها درباره حقوق بشر و اظهاراتی درباره بهاییان که این‌ها هم انسان‌اند و حقوقی دارند. دفاع از حقوق بشر در کشور ما که در آن نظام تبعیض برقرار است، یعنی دفاع فعال از هر کسی که بر او تبعیض روا می‌دارند، به خاطر جنسیت‌اش، زبان‌اش، مذهب و مرام‌اش.

از زاویه این دفاع فعال، بایستی طرح یک تاریخ‌نویسی بدیل از دوران کنونی را عرضه کرد. اگر تاریخ تبعیض را بنویسیم، آن‌گاه خواهیم دید که بسیاری از ردایل حکومت تبعیض از آزار و پیگرد سیستماتیک بهاییان در پیش از انقلاب آغاز شده است.

[متن بالا رونویسی از اصل سند است. اگر به نکته‌ای برخورد کردید که دقیق رونویسی نشده است لطفاً به نشانی ایمیل در صفحه تماس با ما بفرستید]